



دگرگونی و نظریه سیاسی: آیا تغییر نظام سیاسی نیازی به نظریه سیاسی دارد؟

پدیدآورده (ها) : پرتو، امین

علوم سیاسی :: مطالعات راهبردی :: تابستان 1394 - شماره 68 (علمی-پژوهشی/ISC)

از 37 تا 56

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1111304>

دانلود شده توسط : najme mousavi

تاریخ دانلود : 29/02/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

دگرگونی و نظریه سیاسی: آیا تغییر نظام سیاسی نیازی به نظریه سیاسی دارد؟

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۴

امین پرتو*

چکیده

عمده تاریخ اندیشه سیاسی، تاریخ ارائه نظریه‌هایی است که به رد و نفی نظام‌های سیاسی حاکم و پیشنهاد نظام‌های سیاسی جایگزین پرداخته‌اند. بر این اساس، فرسوده‌ساختن باور به مشروعیت نظام حاکم، پیشنهاد نظام سیاسی آرمانی و ایجاد تحول در آگاهی دوران نسبت به لزوم، چرایی و چگونگی براندازی و تغییر رژیم سیاسی، مهم‌ترین پیامدهای کوشش برای ایجاد دگرگونی سیاسی در سطح نظریه سیاسی است. اندیشمندان سیاسی گرچه شاید اغلب از رویارویی مستقیم با نظام‌های سیاسی خودداری کنند، اما پیامد و اهمیت تلاش‌هایشان در سطح نظر آن‌چنان بوده است که با ایجاد بی‌قراری سیاسی با در پیش چشم نهادن دنیای آرمانی ناموجود، موجبات احساس خطر نظام‌های سیاسی مورد انتقاد خود را فراهم کنند. با توجه به تفاوت‌های ایدئولوژی‌اندیشی و اندیشه سیاسی، پیامدهای هر یک از این دو نگرش در رابطه با براندازی و دگرگونی نظام سیاسی نیز متفاوت خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: براندازی، دگرگونی سیاسی، نظریه سیاسی، اندیشه سیاسی، ایدئولوژی، آگاهی، آستانه آگاهی، آگاهی دوران، تاریخ اندیشه سیاسی، تاریخ واقعی.

Amin.parto1364@gmail.com

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

مخالفان و براندازان نظام‌های سیاسی مختلف، می‌کوشند شیوه‌های مختلفی را برای تغییر سامان سیاسی حاکم بر کشورهايشان به کار ببرند. آن‌ها ممکن است مبارزه مسالمت‌آمیز را در پیش گیرند یا در چارچوب قوانین موجود بکوشند از طریق رفتارندوم یا انتخابات، نظام سیاسی را تغییر دهند یا آنکه با نافرمانی مدنی و مقاومت بدون خشونت، نظام سیاسی را وادار به انحلال خودخواسته سازند. براندازان برای تحقق هدف خود ممکن است مبارزه قهرآمیز و مسلحانه را انتخاب کنند؛ خود دست به اسلحه ببرند یا بکوشند با جلب حمایت نیروهای نظامی کشور، کودتا کرده و دگرگونی سیاسی را رقم بزنند. البته، این امکان هم وجود دارد که از روش‌های مختلف در ترکیب با یکدیگر استفاده کنند؛ یعنی در کنار روش‌های غیر خشن، خشونت انقلابی را هم چاشنی مبارزه کنند یا آنکه تحولات حاکم بر پیکار سیاسی، منجر به آن شود که مبارزه مسالمت‌آمیز بدل به جنگ داخلی تمام‌عیار گردد.

مبارزه برای براندازی به دوران آشکارشدن اعتراض سیاسی در قالب انقلاب، نافرمانی، کودتا یا نبرد مسلحانه محدود نمی‌شود. براندازان برای مدت‌های طولانی، سال‌ها و یا شاید دهه‌ها، برای ایجاد بسیج سیاسی و اجتماعی نیرومند که بتواند منتهی به براندازی نظم سیاسی شود تلاش می‌کنند. ایجاد بسیج سیاسی گاهی علیه حکومت یا نظام سیاسی انجام می‌گیرد و گاهی هم (اگر دولت، در پیوند نزدیک با بخشی از جامعه مدنی باشد) هم علیه دولت و هم علیه جامعه مدنی صورت می‌گیرد. البته، ممکن است نظام سیاسی حاکم هم به روند بسیج سیاسی مخالفان با برنامه‌های اقتصادی و سیاسی که اجرا می‌کند کمک کند، اما بیشترین تلاش، از آن براندازان است که برای تکوین و تسریع بسیج سیاسی و هدایت آن به سوی براندازی کوشش می‌کنند. در دوران طولانی پیش از عیان‌شدن بحران در نظام سیاسی و توفیق براندازان، براندازان می‌کوشند با نقد و ردیه‌نویسی بر نظام حاکم، مشروعیت آن را زیر سؤال ببرند، لزوم تغییر سیاسی را مورد تأکید قرار دهند و نظام بدیل مورد نظر خود را معرفی کنند. آیا کوشش برای نقد نظری نظام‌های حاکم، تأثیری در موفقیت روند براندازی خواهد داشت؟

اغلب چنین تصور می‌شود که جهانی که در ذهن نظریه‌پردازان و متفکرین است با جهانی که در آن تحول سیاسی واقعی رخ می‌دهد، متفاوت است. تغییر سیاسی نیازمند تبلیغات‌چی،

نیروهای بسیج‌گر، فرماندهان نظامی و پارتیزان‌ها، فعالان سیاسی خستگی‌ناپذیر و «اهل عمل» پنداشته می‌شود و نه متفکرینی که تنها در ساحت ذهن و اندیشه به نبرد با هم‌آوردان فکری خویش می‌پردازند. نظریه‌پردازی که در جدالی فکری با «نظم حاکم» است، نهایتاً خواهد توانست در میدان ذهن و اندیشه آن نظم را بی‌اعتبار کند و شکست دهد. جهان واقعی مبارزه سیاسی از این نبرد در اندیشه و آگاهی متأثر نخواهد شد. به همین سبب هم هست که در اغلب آثاری که درباره دگرگونی سیاسی نگاشته شده، هیچ‌جا اشاره‌ای به کوشش نظریه‌پردازان و متفکرین نشده است. البته، اگر ایدئولوژی‌های بسیج‌گری که سازمان مبارز سیاسی را شکل می‌دهند از این قاعده استثنا کنیم که برای آن‌ها، نظریه راهنما و منتج به عمل اهمیت دارد و نه صرفاً نظریه سیاسی از نظر دستاورد و تأثیری که برای آگاهی دوران خویش به همراه دارد.

در مقابل این دیدگاه، در مقاله حاضر کوشش می‌شود نظرگاهی مخالف مورد بررسی قرار گیرد؛ نظرگاهی که تحول در «آگاهی دوران» را که حاصل اندیشه خلاقه سیاسی است، دارای نقشی بسیار مهم در ایجاد تحول سیاسی می‌داند. این نظرگاه، بر خلاف موضعی که معتقد است «نظریه‌های سیاسی جز دلیل تراشی‌های عطف به ماسبق شونده چیز دیگری نیستند و تأثیری بر رفتارهای سیاسی ندارند»، معتقد است تحول در «آگاهی دوران» و بیان نامطلوب بودن مقتضیات نظم سیاسی حاکم، تأثیری بسیار نیرومند در رقم‌زدن تحول و دگرگونی سیاسی دارد، به ویژه در «جوامع پیچیده» که در آن محتوا و ماهیت آگاهی، تأثیری اساسی در رقم‌زدن صورت‌بندی سیاسی حاکم و دگرگونی‌های آن بر جا می‌گذارد.

محقق یا کارشناس مسائل امنیت، ممکن است این‌گونه بپندارد که سخن گفتن و تأمل در باب سیاست به گونه‌ای مکانیکی و مانند تبلیغ دینی بر جامعه اثر می‌گذارد: افکار دگرگون می‌شوند و لاجرم غلیان و ناآرامی سیاسی رخ می‌دهد، اما چنین تحلیل‌گری (و یا به عبارت بهتر چنین نگاه تحلیلی) تنها به نتیجه و پیامد اندیشه‌ها توجه دارد: اینکه تأثیر عملی‌شان، به‌خصوص اگر به شکل ایدئولوژی‌های برانگیزاننده متبلور شوند، چه خواهد بود؟ چنین نگاهی، به محتوای اندیشه، هم از حیث نسبتش با محیط زمانی و شرایط واقعی رویارویش و هم از حیث منطق درون‌بودش توجه چندانی ندارد. در عین حال، این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان در تحلیل تأثیر و اهمیت اندیشه‌ها بر واقعیت سیاست بدون توجه به این نکات داوری کرد؟ اگر مطالعه استراتژیک، صرفاً

به عینیت و کمیت‌های قابل پیمایش پردازد، چنین خواهد پنداشت که آنچه به صورت عینی و قابل پیمایش قابل ارزیابی نیست، پس لاجرم موجود نخواهد بود یا آنکه اهمیتی برای تحلیل ندارد یا اینکه نهایتاً جایی برای تحلیل در مطالعات استراتژیک ندارد. حال آنکه، رویکردهای جدید در شاخه‌های مختلف دانش سیاست و مطالعات امنیتی، هم به توسعه میدان تحلیل به سوی میدان ذهنیت گام برداشته‌اند و هم کوشیده‌اند جستجو و پرسش درباره ریشه‌های دگرگونی سیاسی را در حوزه‌های متنوع و جدید دنبال کنند.

الف. تاریخ اندیشه به مثابه «تاریخ واقعی»

این مسئله که مطالعه تاریخ اندیشه چه اهمیتی برای تحلیل دگرگونی‌های سیاسی دارد، مسئله‌ای پرمنافشه باقی مانده است. با این حال، موضع هواداران این نظر که برای فهم دگرگونی‌های بنیادین سیاسی، نیازمند تاریخ اندیشه هستیم، در دهه‌های گذشته نیرومندتر شده است. برای ورود به این مسئله، نخست باید روشن کنیم که اهمیت تاریخ در مطالعه دگرگونی‌های سیاسی جوامع چیست؟ تردیدی نیست که هر تحقیقی درباره زمان حال نیازمند دانسته‌های تاریخی از زمان گذشته آن پدیده و تکوین آن است. این مسئله در رابطه با سیاست و دگرگونی سیاسی اهمیت بیشتری می‌یابد و آن‌گونه که پیتر خیل از یاکوب بورکهارت، مورخ پرآوازه آلمانی نقل می‌کند، درک زمان حال در سیاست یکی از فواید آنی و عملی تاریخ است. در حقیقت، سیاست ریشه در گذشته دارد، از امروز آغاز نمی‌شود و در هر بحث و تحلیلی در باب سیاست، تاریخ نقش خود را در سیاست بازی می‌کند (خیل، ۱۳۹۳: ۷۷).

این اهمیت تاریخ در نسبت با نظریه سیاسی، خود را با دو دیدگاه معارض یکدیگر مواجه می‌یابد: دیدگاه سنت‌گرایی که معتقد است دیوار بلندی میان تاریخ نظریه و اندیشه سیاسی از یک سو و تاریخ سیاسی صرف به معنی تاریخ دگرگونی سیاسی از سوی دیگر وجود دارد. این دیدگاه، اندیشه‌های سیاسی را چیزی جز دلیل‌تراشی‌های عطف به ماسبق شونده در حوزه سیاسی نمی‌داند. واقعیت رخ می‌دهد و آنگاه اندیشمند سیاسی در صدد توضیح و توجیه آن برمی‌آید بدون آنکه اغلب، واقعیت تأثیری از آنچه او گفته است پذیرفته باشد (اسکینر، ۱۳۹۰: ۱۰۵). برای مثال در شکل‌گیری یا تحول دولت-شهر یونانی، نقدها و نوشته‌های افلاطون و

ارسطو انعکاسی نداشت و یا آنکه دولت مطلقه و اعمال حاکمیت بدون چون و چرا و بدون تقسیم آن بود که ژان بدن را به فکر طرح مفهوم حاکمیت نمود. اغلب آثاری که درباره دگرگونی سیاسی نگاشته شده‌اند با چنین نگاهی به این مسئله می‌نگرند. برای مثال، ساموئل هانتینگتون در نوشتن کتاب‌هایی مانند «سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی» یا «موج سوم دموکراسی»، لزومی نمی‌دید درباره اندیشه سیاسی دگرگونی خواهان و براندازان نظام سیاسی سخن بگوید (هانتینگتون، ۱۳۹۰ و ۱۳۹۲).

دیدگاه مقابل، دیدگاهی است که هم در سنت علوم انسانی آلمانی و هم سنت بریتانیایی تحلیل زبان، جایگاهی استوار دارد. این سنت که کوئنتین اسکینر، آن را «تاریخ واقعی»^۱ می‌نامد، می‌کوشد مطالعه اندیشه سیاسی را از چارچوب تنگ مطالعه متون مشخص کلاسیک خارج سازد و با آمیختن بیشتر مطالعه آن با تاریخ، رهیافتی تاریخی‌تر برای مطالعه اندیشه سیاسی فراهم کند (اسکینر، ۱۳۹۰: ۱۰۵). این نظرگاه، تلاش می‌کند جدایی میان تاریخ نظریه سیاسی و تاریخ سیاسی را از میان ببرد. با این روش، به جای آنکه به تاریخ اندیشه سیاسی از دید مطالعه متون نگریسته شود، آن را تحقیقی درباره تحولات زبان سیاسی که جوامع برای سخن گفتن با خود به کار می‌برند خواهیم یافت. با این شیوه، متون اندیشه سیاسی را باید به عنوان عناصری در رفتار سیاسی گسترده‌تری یافت که محتوای آن‌ها با تغییر اوضاع و احوال تغییر می‌کند (اسکینر، ۱۳۹۰: ۱۰۶-۱۰۸).

این رهیافت در بریتانیا، با کسانی مانند جان پوکاک، جان دان و کوئنتین اسکینر به شدت نیرومند شد. این رویکرد فهمی را می‌جوید که آن فهم در اصطلاح‌هایی نمود می‌یابد که تبارشناسی‌شان رودررویی سیاسی و فکری با زمینه و در زمانه آن نویسنده را به دست می‌دهد. درک زمینه‌ای که زبان فکر سیاسی در آن به کار می‌رود، هدف رویکرد زبانی است و اهمیت اندیشمند سیاسی بسته به اهمیت ابداعات زبانی اوست (Gupta, 1990: 12-24). این جریان به شدت از آرای آر. جی. کالینگوود متأثر بود. تاریخ از نظر کالینگوود، بازسازی عملی اندیشه تاریخی منجر به فعل تاریخی است؛ کنش‌گران تاریخ، در ذهن هدف و قصدی داشته‌اند که

کنش‌هایشان عمل به این هدف و قصد در ذهن و اندیشه بوده است. پس از این رو، به تعبیر کالینگوود، تمام تاریخ، تاریخ اندیشه است (کالینگوود، ۱۳۹۰: ۱۶).

در علوم انسانی آلمانی هم این رهیافت، غالب و برتر بوده است. تأکید بر اهمیت اندیشه اغلب با هگل بازساخته می‌شود آنجا که از نظر او، تاریخ تحول حیات آدمی بیشتر تاریخ تحول اندیشیدن و تاریخ آگاهی بشری است. این آگاهی است که آشکارکننده دوران‌های جدید است. در تعبیر کالینگوود از هگل، از نظر هگل، آزادی انسان همان آگاهی او از آزادی خویش است و از این رو تطور آزادی، تطور آگاهی است (کالینگوود، ۱۳۸۹: ۱۴۸). نقطه تمایز دوران‌های تاریخی، بر پایه تمایز دوران‌های متفاوت اندیشیدن است. حتی کسانی مانند نیچه که مشربی به شدت ضد هگلی داشت و گئورگ زیمل که جامعه‌شناسی‌اش روح عینی هگل را رد می‌کرد، بر نقش بنیادین آگاهی و اندیشه در ساختن دنیای واقعی و دگرگونی‌های عینی تأکید داشتند. نیچه در «فراسوی نیک و بد» می‌نویسد:

«بزرگ‌ترین رویدادها و اندیشه‌ها (ایده‌ها) که بزرگ‌ترین اندیشه‌ها همان بزرگ‌ترین رویدادها هستند...» (نیچه، ۱۳۹۰، بند ۲۸۵).

زیمل هم با تأکید بر اینکه واقعیت مستلزم آگاهی است، بر لزوم عبور واقعیت‌ها از آستانه آگاهی اشاره می‌کند تنها با این عبور از آستانه آگاهی دوران است که واقعیت قابل نمایش برای فکر دوران می‌گردد و هستی می‌یابد (اوکس، ۱۳۸۷: ۶۸-۶۹).

ارائه شرحی مفصل از هواداران چنین دیدگاهی، لزوم بیشتری ندارد. به بیان مختصر، رویکرد نیرومندی در تحلیل تاریخ تحول سیاست و جامعه، بر اهمیت تحول در اندیشه و آگاهی دوران تأکید می‌کند. آن‌گونه که کارل مانهایم می‌گوید، تاریخ اندیشه سیاسی به منزله نقطه جهت‌گیری برای تحقیقی درباره کل ساختار حیات اجتماعی انسانی، بیشترین اهمیت را در تحلیل تحولات آگاهی دوران دارد (مانهایم، ۱۳۸۹: ۴۸۳).

در جریان‌های مارکسیستی هم این نگرش، به ویژه توسط آنتونیو گرامشی مورد پشتیبانی قرار گرفت تا آنجا که گرامشی، اهمیت خود به خودی تحولات عینی اقتصادی را منکر شد و برای این تحولات، تنها از آن حیث قائل به اهمیت شد که ممکن است بر آگاهی و شیوه‌های تفکر اثر بگذارد: «می‌توان این امر را منتفی دانست که بحران‌های اقتصادی به خودی خود و

مستقیم موجب رویدادهای اساسی می‌شود. آن‌ها فقط می‌توانند زمینه مساعدی برای اشاعه بعضی انحای تفکر و شیوه‌های طرح و حمل مسائلی ایجاد کند که این خود به کل تکامل آتی حیات دولت مربوط است» (گرامشی، ۱۳۸۶: ۱۱۱). گرامشی مدعی بود می‌کوشد اراده سیاسی در معنای جدیدی تعریف کند: اراده به معنی آگاهی کارآمد نسبت به ضرورت تاریخی (گرامشی، ۱۳۸۶: ۲۳). هر تحول سیاسی بنیادین، منوط به تحول در آگاهی دوران است.

ب. نمونه‌های تاریخی

برای این مسئله که پدیدآمدن دگرگونی سیاسی نتیجه تحول در اندیشه و آگاهی دوران است، نمونه‌های تاریخی متعددی قابل اشاره است. این نمونه‌ها نشان می‌دهند نظریه سیاسی چگونه آگاهی دوران نسبت به سیاست و مناسبات سیاسی را تغییر داده و نظم پیشین که متکی بر اندیشه‌ای دیگر بود، ناتوان از بازسازی و تاب‌آوری در برابر اندیشه جدید، در هم می‌شکند و دگرگون می‌شود. این همه را بهتر از همه جا در ظهور اندیشه سیاسی جدید و پیامدهای سیاسی‌اش می‌توان مشاهده کرد. اندیشه سنتی مسیحی با حملات ماکیاوولی بود که دچار آسیب‌های کاری شد و دیگر هرگز قادر به بازسازی خود نگردید (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵۹۵).

زمانی که مبارزه علیه اقتدار پاپ در اروپا بالا گرفت و حاکم‌شدن دولت‌های مطلقه در حال تحقق بود، طوفانی از جزوه‌نویسی و تألیف رساله‌ها به نفع اقتدار شاه اروپا را فراگرفت. زمانی که حکومت مطلقه شاهان مورد مخالفت قرار گرفت، باز هم این رساله‌نویسی علیه نظم موجود و پیشنهاد نظامی جدید (حکومت مشروطه یا جمهوری) چهره اصلی تحول فکری زمان بود که تحول در عینیت را وعده می‌داد و جستجو می‌کرد. جمهوری‌خواهی استوار بر قانون اساسی از طریق وجود مفاهیمی مقدور شد که امکان سخن گفتن از آن را مقدور می‌ساختند (پاسکویتانو، ۱۳۸۰: ۱۷۹). از نظر بسیاری از مورخان، تاریخ انقلاب آمریکا و انقلاب کبیر فرانسه، ادبیات فلسفی روشنگری بود که حرمت نظم‌های سنتی دینی و دولتی را فرسوده ساخت و انقلاب علیه حکومت مطلقه را ممکن کرد. اندیشه سیاسی روشنگری، توجیه‌گر به چالش کشیدن

قدرت مطلقه شاهان بود و نقش اساسی در تدوین و انتشار اعلامیه‌هایی مانند اعلامیه‌های حقوق و قوانین اساسی داشت (مکالا، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

در این موارد چرا باید برای اندیشه‌های تحول‌طلب و دگرگونی‌خواه اهمیت قائل شد؟ دلایل روشنی برای این جدی‌گرفتن نظریه سیاسی وجود دارد. اولین دلیل آن است که دگرگونی‌خواهان و انقلابیون، با نقشه‌هایی از پیش فراهم‌شده در ذهن خویش برای ایجاد دگرگونی و انقلاب اقدام کردند. زمانی که پدران بنیان‌گذار آمریکا برای رهایی از یوغ بریتانیا می‌کوشیدند، نظام سیاسی که قصد تشکیلش را داشتند در عین موجود نبود؛ تنها در ذهن موجود بود. انقلابیون فرانسه، نظام جمهوری را ندیده بودند و چنین نظامی، پرداخته اندیشه‌شان بود. این صحیح است که زمینه اجتماعی و سیاسی برانگیزاننده اعتراض آمریکاییان و فرانسویان بود (برای دسته اول مالیات‌ستانی زورگویانه و نابرابر تحمیلی از سوی بریتانیا و برای دسته دوم خودسری لوئی شانزدهم)، ولی اینکه چرا انقلاب منتهی به شکل مشخصی از حکومت یعنی جمهوری مبتنی بر آرمان روشنگری شود، حاصل دخالت اندیشه‌ای بود که در آن، آگاهی غالب، آگاهی جمهوری‌خواهانه روشنگری بود (Israel, 2011: 17ff).

دلیل دوم آن است که کوشش‌های انجام‌شده در عرصه نظریه سیاسی، چنان اثرگذار بودند که رد پای نیرومندشان بر تکوین تصمیم‌گیری‌های بعدی آشکار است و حتی به نام و اسم مورد اشاره قرار گرفته‌اند. این آثار اساس نظم سیاسی بعدی را فراهم می‌کردند. آنچه لاک با نظریه سیاسی و تلقی خود از حقوق طبیعی مطرح کرد، به روشنی انعکاس خود را در اعلامیه‌های حقوق و قوانین اساسی آمریکا و فرانسه نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، قلم سلاحی بس نیرومند در جریان این انقلاب‌ها و دگرگونی‌ها بود: پیکار برای دگرگونی سیاسی در همه جا جریان داشت (اسکینر، ۱۳۹۳: ۲۸-۲۹).

دلیل سوم واهمه مخالفان، براندازان و دگرگونی‌طلبان با اندیشه تغییر و نظریه‌پردازی سیاسی به قصد دگرگونی است. چنانکه ادموند برک به روشنی گفته است: «صرف اندیشه ابداع حکومت جدید کافی است که ما را غرق وحشت و انزجار کند» (خیل، ۱۳۹۳: ۳۴).

تنها انقلاب نبوده که پدیدآمدنش مرهون فکر و اندیشه برای انقلاب بوده است. پدیدآمدن اقتصاد سرمایه‌داری به عنوان یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌های حیات بشری، حاصل مجادله

استدلالی طولانی به نفع اندیشه سودآوری و کسب منافع بود (هیرشمن، ۱۳۷۹: ۹). مطابق با تفسیر آشنای ماکس وبر از برآمدن سرمایه‌داری، توضیح آنچه با سرمایه‌داری برآمده بود، توضیح معنای سرمایه‌داری و اصول معنایی حاکم بر آن بود. به عبارت دیگر، زمانی می‌شد تحول منتج به برآمدن سرمایه‌داری را توضیح داد که شناخت و اندیشه‌ای که شرط کنش سرمایه‌دارانه و پشتیبان آن بود، مورد شناسایی قرار گیرد و توضیح داده شود (کنوبلاخ، ۱۳۹۰: ۱۱۸-۱۱۹).

این تفسیر برای دگرگونی‌طلبان قرن بیستم هم به عنوان میراثی فکری باقی ماند. کوشش مخالفان حکومت نازی را می‌توان از این بابت مثال زد. فرانتس نویمان در تحلیل خود از حکومت نازی، آنجا که به دنبال نشان‌دادن سازوکاری برای براندازی نظام ناسیونال-سوسیالیست است، اشاره صریحی به نقش و کارکرد نظریه سیاسی دارد:

«در زمینه روانی، ناسیونال‌سوسیالیسم را تنها با نظریه سیاسی ای می‌توان شکست داد که کارایی اش همچون ناسیونال‌سوسیالیسم باشد بدون اینکه آزادی‌های انسان را پایمال کند». آنچه نویمان باور دارد، لزوم ریشه‌کن کردن ناسیونالیسم در ذهن مردم آلمان است. او ریشه‌کن کردن باور به این ایدئولوژی را به اندازه یک ارتش دارای اهمیت می‌داند (نویمان، ۱۳۷۰: ۵۳۷-۵۳۸). در ایران هم با چنین روندی ناآشنا نیستیم. از پیش از وقوع انقلاب مشروطه، ایرانیان مکتوبات بسیاری در باب زیان‌های حکومت استبدادی بدون قانون و مزایای حکومت قانون متکی بر اراده عمومی نگاشتند. شاید این گونه گفته شود که درباره اهمیت این آثار نباید اغراق کرد و هر کدام از آن‌ها تنها پس‌لرزه‌های فکری و امواج ثانویه تحولات عمیق عینی زمان خود بوده‌اند، اما آنچه پس از انقلاب مشروطه درگرفت، انعکاسی بود از آنچه پیش از انقلاب در میان نویسندگان رسائل مشروطه درگرفته بود. نزاع میان مشروطه‌خواه و مشروطه‌طلب با یکدیگر از پیش، خبر از تصادمات بعدی می‌داد. رسائل مشروطیت نشان می‌دهند تا زمانی که پدیده‌ای در «آگاهی دوران» منعکس نگردد، موجد تحولی بنیادین در مناسبات سیاسی نمی‌گردد. ممکن است با انقلاب، کودتا، ترور و جنگ داخلی یا خارجی، حاکمان نظم سیاسی تغییر کنند، اما ترتیبات اساسی حاکم پابرجا باقی بماند. قسمت عمده تاریخ سیاسی جهان، تاریخ جابه‌جایی حاکمان و باقی‌ماندن نظم و ترتیبات پیشین است. درست مانند تغییر سلسله‌های شاهان، نظم شاهی بر جای می‌ماند و تنها صورتک عوض می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۱-۹)، اما زمانی می‌توان سخن از تحول سیاسی در معنی واقعی سخن

گفت که شیرازه نظم سیاسی پیشین از هم بپاشد و ترتیبات به کلی جدیدی حاکم گردد؛ مانند حاکم شدن اقتدار شاه به جای اقتدار خان‌ها و حکومت قانون به جای حکومت خودسرانه. چنین تحول عمیقی، زمانی رخ می‌دهد که «آگاهی دوران» عوض شود. این معنای تحول و دگرگونی سیاسی همچون انقلاب سیاسی که منتهی به تحول بنیادین می‌گردند، زمانی رخ می‌دهد که آگاهی دوران دچار گسستی با گذشته شده باشد؛ گسستی که طی آن نظریه‌های سیاسی دگرگونی‌طلب، نظم فعلی را به چالش و پرسش می‌کشند و آن را بی‌اعتبار می‌کنند و در مقابل، نظام‌های سیاسی بدیل پیشنهاد می‌کنند. چنانچه حکومت قانون به صورت اضطراب بر آگاهی ایرانیان مسلط نشده بود، آن‌گونه که مباحث قلمی بسیاری را برانگیخت، قدم اصلی برای گام‌نهادن به سوی براندازی حکومت خودسرانه سلطانی و تشکیل حکومت قانون برداشته نمی‌شد (طباطبایی، ۱۳۸۶).

ج. منابع نظریه سیاسی در مواجهه با نظام‌های سیاسی

نظریه سیاسی در مواجهه با واقعیت عینی پدید آمده است. تقریباً همه نظریه‌های سیاسی بیش از آنکه بازتاب واقعیت سیاسی باشند، نوشته می‌شوند تا با افزودن چیزی به عینیت موجود آن را دگرگون سازند. برای نظریه سیاسی که خواهان دگرگونی است دو وظیفه مهم وجود دارد: یکی آنکه واقعیت سیاسی حاکم تا حد امکان دقیق وصف شود و مورد تفسیر قرار گیرد. البته، بازسازی واقعیت سیاسی در نظریه با افزودن و کاستن چیزهایی است. دوم آنکه نظریه سیاسی، خواهان دگرگونی این است که نظریه‌پردازان سیاسی تجربه زیسته‌نشده‌ای را ارائه و معرفی می‌کنند که هرچند وجود ندارد، اما منبعی از «بی‌قراری سیاسی» را پیش چشم می‌نهند. تبدیل شدن به وضعیت سیاسی دیگر حتی در خیال، راهی برای تغییر وضعیت موجود پیش چشم می‌نهد. (۱) البته، باید توجه داشت که نظریه‌پردازان سیاسی به این علت از دیگران متمایز نمی‌شوند که دارای بینش سیاسی هستند، بلکه به علت کیفیت بینششان از دیگران متمایزند (اسپریگنز، ۱۳۷۷: ۳۷). نظریه‌پردازان سیاسی از سه دسته دیگر که پیرامون سیاست می‌گویند و می‌نویسند متمایزند و پیامد کارشان هم متفاوت است: نظریه‌پرداز سیاسی نه ایدئولوژی‌پرداز است، نه خیال‌پرداز^۱ و نه چهره رسانه‌ای سیاست (۲)^۱ (Germino, 1967: 2). ایدئولوژی‌پرداز،

1. utopian

سیاست را به جای آنکه به چشم نظامی نظرورزان^۲ بنگرد آن را از زاویه باورهای عمل‌محور در نظر می‌گیرد. ایدئولوژی با صراحت فرمول‌بندی‌هایش، با مقاومتش در برابر نوآوری، با جنبه عاطفی در انتشار و دفاع از آن عقاید و با طلب‌کردن سرسپردگی کامل از پیروانش شناخته می‌شود (بودن، ۱۳۷۸: ۳۷). سخن هانا آرنست در مورد ایدئولوژی‌های فاشیستی و کمونیستی را می‌توان به ایدئولوژی‌های قدرت‌طلب دیگر نیز تعمیم داد و آن اینکه تصور وجود ایدئولوژی بدون وجود هواداران آن مقدور نیست. البته، منظور ما اینجا از ایدئولوژی آن معنایی از ایدئولوژی‌های قدرت است که پی‌یر انصار درباره آن‌ها گفته بود: «تغییرات در معانی و استدلال‌ها در ایدئولوژی‌های حاضر در قدرت و یا شرکت‌کننده در مناسبات قدرت، در مقاطع تغییرات سیاسی عمده به نحوی رخ می‌دهد که دیگر نمی‌توان آن‌ها را به طور منطقی از بیان‌های قبلی نتیجه گرفت» (انصار، ۱۳۸۱: ۱۹) (۳). ایدئولوژی در این معنا که تنها دغدغه عمل سیاسی دارد توجهی به پیچیدگی‌های نظر نمی‌کند و حتی گاه ممکن است گمان‌کند پیچیدگی‌ها و دشواری‌های لاینحل‌نمای نظر را می‌توان با عمل حل کرد؛ در حالی که گاه خود عمل ممکن است پیچیدگی‌های نظر را دشوارتر و پیچیده‌تر کند. به همین سبب است که عمل نمی‌تواند پرسش‌هایی مطرح کند یا به پرسش‌های مطرح در آگاهی دوران به گونه‌ای پاسخ دهد که آن طرح پرسش و این ارائه پاسخ به تحولی در آگاهی دوران منجر شود. پیامبرنمایان سیاست و چهره‌های رسانه‌ای هم نمی‌توانند دشواری و پرسشی که در «آگاهی دوران» پدید آمده را پاسخ گویند، زیرا نه قصد و نه توان پاسخ‌گویی به آن را دارند. ممکن است گمان شود به سبب آنکه نظریه‌پردازی سیاسی مستقیماً با نظام سیاسی سرشاخ و گلاویز نمی‌شود، موجب احساس خطر کمتری برای نظام سیاسی می‌گردند؛ اما همان‌طور که گفتیم، نظریه سیاسی ممکن است پذیرش و استواری نظام سیاسی را در اذهان فرسوده کند و مهم‌تر آنکه این فرسودگی را از «آستانه آگاهی دوران» عبور دهد. همین عمل در کنار پیش چشم نهادن نظام سیاسی بدیل، منبعی از «بی‌قراری سیاسی» است. آگاهی دوران همان تصویرسازی‌های تصویری اجتماعی است که ذهنیت یک دوران را شکل می‌دهد. نظریه‌سازی سیاسی بیش از هر چیزی شبکه حاکم بر نمادها و بازنمایی‌های مربوط به سیاست در یک دوران را شکل می‌دهد (اسکینر، ۱۳۹۳: ۱۸۲)، در حالی

که ایدئولوژی اندیشی، تبلیغات و دعوت‌های سیاسی پیامبرگونه تأثیری بر این شبکه نمادها و بازنمایی‌ها ندارند.

نظریه‌پرداز سیاسی ممکن است از چند طریق به مخالفت با نظم سیاسی حاکم برانگیخته شود. اول از موضعی هنجارگذار و پیشینی نظام حاکم را نامشروع بداند. مثلاً برای یک کاتولیک، اقتدار مطلقه شاهی که رقیب پاپ را نمی‌پذیرد، به صورت پیشینی و هنجاری نامشروع است. برای کسی که اقتدار مطلقه شاه را همچون یک جزم پذیرفته، اندیشه اقتدار پاپی یا مشروطه‌خواهی نامشروع است. در این وضعیت، نظریه‌پرداز برانگیخته‌شده توسط جزم پیشینی به پایه‌های مشروعیت نظام حاکم حمله می‌کند.

نوع دوم استدلال نظریه‌پرداز سیاسی در این جهت که چرا نظم سیاسی حاکم نامطلوب است، نه برآمده از جزم یا هنجاری پیشینی که پس از تبیین ماهیت نظم سیاسی حاکم، عملکرد آن و تصمیم‌هایش مورد توجه قرار می‌گیرد. این نامطلوب‌بودن به سبب آن است که نظام حاکم ناکارآمد است (نمی‌تواند وظایف خود را انجام دهد)، ناعادلانه است (در توزیع منابع ناعادلانه و با نابرابری رفتار می‌کند) یا آنکه مخالف پایه‌های معنوی و بنیادهای شکل‌گیری خود عمل می‌کند؛ مانند اینکه یک کمونیست، با تبیین نظام کمونیستی ماهیت آن را غیر کمونیستی نشان دهد و آن را نظام سیاسی نامطلوب فرض کند. به طور کلی، نظریه‌پردازان سیاسی با کارکرد بحران‌های نظام سیاسی سروکار دارند. آنان با کارکرد سرکوب و نیز بحران تسلط نظامی-امنیتی نظام حاکم کاری ندارند. آن‌ها در مورد مشارکت، کارآمدی، توزیع و مهم‌تر از همه مشروعیت در نظام‌های سیاسی که با آن مخالف‌اند، سخن می‌گویند. مخالفت با نظم سیاسی حاکم ممکن است در سه سطح رخ دهد. در سطح اول به صورت بنیادین، با بنیاد و ماهیت نظام سیاسی مخالفت می‌شود. این سطح، بالاترین درجه برای مخالفت با نظام سیاسی است. در سطح دوم، مخالفت تنها با ساختار حاکم است، یعنی اساس و گوهر نظم سیاسی قابل پذیرش و قابل جداسدن از ساختار و روبنای سیاسی یعنی نهادها، قوانین اساسی و ترتیبات موجود پنداشته می‌شود. در سطح سوم، بنیاد و ساختار سامان سیاسی قابل پذیرش و مشروع فرض می‌گردد، اما رفتارها و افراد حاکم نامشروع و نامطلوب دانسته می‌شود. این سطح آخری گرچه پهلوی به پهلوی هواداری از اصلاحات سیاسی می‌زند و مورد پسند هواداران گذار سیاسی دانسته می‌شود، اما از

دید هواداران سامان حاکم، به دنبال فروپاشی سیاسی است. به طور کلی، میان گذار سیاسی مسالمت‌آمیز که شامل اصلاحات از درون سیستم سیاسی است با آنچه فروپاشی سیاسی نامیده می‌شود، تفاوت روشنی وجود دارد (بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۶۷). این تفاوت در میان نظریه‌های سیاسی که معطوف به توضیح و تبیین، قضاوت و ارزیابی و پیشنهاد انتخاب‌های عملی آرمانی برای نظام حاکم هستند هم وجود دارد.

د. نظریه سیاسی و پیشنهاد نظام سیاسی بدیل

اندیشمندان سیاسی در مخالفت با سامان سیاسی حاکم تنها به ردیه‌نویسی بسنده نمی‌کنند. کار مهم‌تر آنان زمانی است که نظام جایگزین را پیشنهاد می‌کنند. حتی رد وضع فعلی در پرتو طرح نظام آرمانی ناموجود رخ می‌دهد. برای طرح نظام آرمانی ناموجود، تفکر سیاسی به سه مسیر متفاوت می‌تواند وارد شود و سه آبشخور فکری متفاوت را به کار گیرد.

راه نخست طرح نظام سیاسی جایگزین و آرمانی، بر اساس سنت گذشته است. حتی اگر گذشته آرمانی و سلف صالح وجود نداشته باشد، اما زمینه‌های فکری آن فراهم باشد، اساس طرح‌ریزی نظام جایگزین می‌گردد. برای مثال، نیکولو ماکیاوولی گفتارهای خود را با ارجاع به دایره قوانین اساسی روم نوشت (طباطبایی، ۱۳۹۲: ۱۴۸). جنبش توماس مونستر میان کیلیاسم (سلطنت شکوهمند هزارساله مسیح) و انقلابی اجتماعی یگانگی برقرار ساخته بود (مانهایم، ۱۳۸۰: ۲۷۹).

راه دوم، وام‌گیری فکری از اندیشه خارج و بیگانه است. متفکران سیاسی به واسطه ترجمه یا دانستن زبان‌های خارجی با اندیشه همگنان خود در دیگر سرزمین‌ها و زمان‌ها آشنا می‌شوند و از آنان می‌آموزند و طرح آرمانی خود برای نظام سیاسی جایگزین را بر اساس دانسته‌های خود از این وام‌های فکری بنا می‌کنند. البته، ممکن است این وام‌گیری فکری تنها از ره‌گذر خواندن متون نباشد؛ ممکن است مشاهده و سفر و هم‌نشینی با بیگانگان بدل به ره‌گذر آشنایی با اندیشه آنان گردد. از این رو و به عنوان مثال، سفرنامه‌ها می‌تواند محملی مهم برای اخذ و جذب اندیشه‌های سیاسی جدید باشد. آنچه بنیان‌گذاران ایالات متحده در اعلامیه استقلال نوشتند، مورد اقتباس و وام‌گیری انقلابیون پس از آنان شد. از انقلابیون فلاندر و هائیتی تا انقلابیون ونزوئلا و لیبریا متأثر از اندیشه آنان حکومت‌های انقلابی خود را تشکیل دادند و از

حکومت‌های استعماری اعلام استقلال کردند (Armitage, 2007: 103ff). طرح اندیشه مشروطه‌خواهی و حکومت قانون در ایران متأثر از آشنایی با اندیشه اروپایی حکومت قانون بود. البته، انتقال اندیشه تنها به صورت انتزاعی رخ نمی‌دهد، بلکه در بستری عینی و اجتماعی رخ می‌دهد. به عبارت دیگر، اندیشه آموخته‌شده و به وام گرفته‌شده، مورد دخل و تصرف قرار می‌گیرد و ممکن است به چیزی که شباهتی با اصل خود ندارد، بدل شود.

مسیر و آبشخور سوم مخالفت اندیشمند سیاسی، ایدئولوژی‌پردازی برای بسیج سیاسی است. پیشتر میان اندیشه سیاسی و ایدئولوژی‌اندیشی در باب سیاست به تمایزی ظریف و مهم اشاره کردیم. (۴) هدف ایدئولوگ، برانگیختن عمل سیاسی و انقلابی است. ایدئولوگ حاضر می‌شود برای موفقیت هر رطب و یابسی را به هم ببافد. البته این ایدئولوژی‌پردازی برای پذیرندگان خود تا زمانی که یکدستی و قدرت توجیه‌کنندگی داشته باشد معتبر است و مورد پذیرش قرار دارد، اما گاه ممکن است متفکران سیاسی به وادی خطرناکی بیافتند که ژولین بن‌دا آن را «خیانت روشنفکران» می‌نامد: اینکه تفکر آزاد با سیاسی‌شدن نابود شود (مانهایم، ۱۳۸۹: ۱۲۲). این وسوسه که اندیشه، بدون هیچ گونه میانجی تاریخی و به صورت مستقیم و سریع عینی و عملی شود، سودایی بس دیرینه در تاریخ تفکر سیاسی است که البته اغلب ره به آنجا که مقصود اندیشمند سیاسی بوده نبرده است. نقش مهم‌تر نظریه سیاسی، همان چیزی است که باید با وام‌گیری از گرامشی، آن را «تدارک فرهنگی» برای دگرگونی سیاسی نامید (بشیریه، ۱۳۸۷: ۱۴۲). پراکنش گفتارهای برانداز، کشاندن مباحثات مطرح‌شده درباره تبیین ماهیت رژیم سیاسی حاکم، چرایی نامطلوب‌بودن آن و راه‌های چگونگی گذار و براندازی رژیم حاکم به سطح عمومی‌تر جامعه و آنچه در مجموع تغییر در آگاهی دوران نسبت به سامان سیاسی حاکم می‌توان نامید. مطالبات سیاسی براندازان در غالب مفاهیم نمایندگی می‌شود و این مفاهیم که برآمده از آگاهی دوران هستند، به میزان زیادی محتوا و صورت‌بندی خود را از مباحثه حاکم و «به آستانه آگاهی کشیده شده» اندیشه سیاسی دوران خود اخذ می‌کنند. اینجا شاید این پرسش مطرح شود که براندازی و دگرگونی سیاسی، بیشتر به ایدئولوگ نیاز دارد یا نظریه‌پرداز؟ و پاسخ به این پرسش بیش از هر چیز به تمایزی مربوط می‌شود که میان دو گونه براندازی و فروپاشی سیاسی قائل می‌شویم؛ یکی فروپاشی سیاسی سطحی است؛ یعنی مقصود از براندازی، تنها حاکم‌شدن یک دسته بدون برهم‌خوردن ترتیبات اساسی حاکم بر

سیاست باشد. در فروپاشی سطحی سیاسی، ایدئولوژی بیشترین کارایی را دارد، زیرا قرار نیست و لزومی ندارد دگرگونی بنیادین در مناسبات سیاسی رخ دهد. هدف ایدئولوژی‌های قدرت توجیه عمل سیاسی برای حاکم شدن «ما»ست. این «ما» قدرت‌طلبی سیاسی است که ملاک مشروع نبودن سامان حاکم را حاکم نبودن خود می‌داند. در چنین تحول سیاسی، لزومی به تغییر در «آگاهی دوران» نیست. جنبش‌های توده‌ای که گمان می‌کنند دانسته یک نظم سیاسی را برانداخته و نظم دیگری را جایگزین آن می‌کنند، به سرعت و پس از آنکه تاب و تب جنبش توده‌ای فرونشست و ایدئولوژی بسیج‌گر آن فرونشست، واقف می‌شوند که نقش خود را در براندازی ایفا کرده‌اند و حالا باید مطیعانه نظاره‌گر سامان سیاسی جدیدی باشند که با آنچه مطالبات آنان را در روند براندازی سیاسی تشکیل می‌داد، فاصله دارد.

گونه دیگر تحول سیاسی، یعنی تحول سیاسی که در آن نظامی نوآیین حاکم می‌شود، بیش از ایدئولوژی‌های خام قدرت، نیاز به کوشش نظری دارد. این به سبب آن نیست که برای این نوع براندازی و دگرگونی سیاسی، نیازی به ایدئولوژی برای بسیج سیاسی وجود ندارد، بلکه از آن روست که بدون تحول جدی نظری در باب سیاست و حکمرانی، تحولی که در منظومه آگاهی یک ملت انعکاس یابد، وقوع‌گذار سیاسی یا فروپاشی عمیقی که حاکی از تحول سیاسی باشد ممکن نیست. اگر در براندازی به معنای جابه‌جایی صرف قدرت سیاسی، صرفاً عمل و تحقق براندازی مهم باشد، برای گذار بنیادین سیاسی، فرآیند براندازی تنها محدود به بسیج سیاسی به منظور برانداختن نظام حاکم نیست، بلکه نظام سیاسی جایگزین و آرمانی است که چرایی لزوم براندازی برای جنبش دگرگونی‌خواه را تبیین می‌کند. این در حالی است که برای ایدئولوژی‌های قدرت، هرچند نوید وضع آرمانی وجود دارد، اما دانسته‌ای در باب وضع آرمانی مورد پیشنهاد بسیار کم وجود دارد. ایدئولوژی اندیشی هنگامی که به پیروزی برسد، به سبب آنکه گمان می‌کرده عمل می‌تواند پاسخ معماهای نظری در خصوص سیاست (مانند اینکه شکل حکومت آرمانی چیست؟ یا چگونه می‌توان میان نیروهای متضاد اپوزیسیون اجماعی برای نظام سیاسی جایگزین ایجاد کرد؟) را بیابد، دچار بن‌بست می‌شود. به علاوه، ایدئولوژی اندیشی مطلوب آن دسته از براندازانی است که به دنبال تغییر بنیادین مناسبات سیاسی نیستند.

نتیجه گیری

سخن گفتن به صورتی روشن و کاملاً ملموس درباره مفاهیمی مانند «آگاهی»، «آستانه آگاهی»، «آگاهی دوران» و نشان دادن نسبت میان دگرگونی عینی سیاسی و اندیشه سیاسی، بسیار دشوار و پریپیچ و خم است. با وجود این، رویکردی نیرومند در تحلیل تاریخ دگرگونی های سیاسی وجود دارد که قائل به نقشی بسیار نیرومند برای نظریه و اندیشه سیاسی، در رقم زدن تحول و دگرگونی سیاسی به ویژه «براندازی» سامان سیاسی حاکم است. نگاهی به تاریخ اندیشه سیاسی اگر به صورت تاریخ واقعی مورد توجه قرار گیرد، نشان می دهد تاریخ اندیشه سیاسی تاریخ ارائه نظریه هایی است که به رد و نفی نظام های سیاسی حاکم و پیشنهاد نظام های سیاسی پرداخته اند و همین نظریه ها منبع اصلی بی قراری سیاسی در زمان خویش شده اند. این نگرش معتقد است نظریه سیاسی که نباید آن را با ایدئولوژی پردازی یا تبلیغات سیاسی یکی گرفت، با تأثیری که بر «آگاهی دوران» می گذارد، ممکن است بنیان فکری پذیرش سامان سیاسی حاکم را سست کند و با نامطلوب دانستن آن از یک سو و معرفی و پیشنهاد نظام سیاسی جایگزین از سوی دیگر، نقش اصلی در برانداختن نظام حاکم ایفا کند. در این معنا، اندیشه سیاسی برانداز، چرایی لزوم براندازی نظام های سیاسی و چگونگی عملی ساختن آن را از «آستانه آگاهی» عبور می دهد و با این عبور، بر موانع معرفتی فراروی براندازی فائق می آید. اندیشمندان سیاسی، مهم ترین تدارکات چنان دگرگونی سیاسی هستند. پراکنش گفتارهای برانداز، کشاندن مباحثات مطرح شده درباره تبیین ماهیت رژیم سیاسی حاکم، چرایی نامطلوب بودن آن و راه های چگونگی گذار و براندازی رژیم حاکم به سطح عمومی تر جامعه و آنچه در مجموع، تغییر در آگاهی دوران نسبت به سامان سیاسی حاکم می توان نامید، با کوشش های نظری آنان فراهم می شود. این کوشش ها البته بیش از آنکه به هر گونه دگرگونی سیاسی مربوط شود، در صورت برآوری نظری و ایجاد گسلی جدی در آگاهی دوران، دگرگونی بنیادین سیاست در معنایی بیش از تنها جابه جاشدن حکام را موجب خواهد شد.

یادداشت‌ها

۱. البته، نظریه‌های سیاسی هم وجود دارند که به دنبال دگرگونی و براندازی نیستند، بلکه خواهان حفظ وضع موجود می‌باشند. از این نظر، اگر نظریه‌های دگرگونی طلب را ارائه‌کننده اتوپیا بدانیم، نظریه‌هایی که حامی و خواهان حفظ موجود هستند را باید در حکم ایدئولوژی در نظر آوریم (مانهایم، ۱۳۸۰). در خصوص اصطلاح واژه «بی‌قراری سیاسی» باید این نکته را متذکر شوم که این واژه را خود، برای بیان وضعیت پدیدآمدن برانگیختگی سیاسی بر اثر دگرگونی در اندیشه دوران وضع کرده‌ام.
۲. در ترجمه اصطلاح **Publicist** مطابق با تعریفی عمل کرده‌ام که دانه جرمینو ارائه کرده است. منظور او مطابق با شرحی که جلوتر می‌دهد، فرد عوام‌گرا یا پوپولیست و دماغوژ نیست.
۳. ایدئولوژی معانی متعددی در علوم اجتماعی و علم سیاست دارد. برای مثال، تری ایگلتون پانزده معنی برای ایدئولوژی ذکر می‌کند (ایگلتون، ۱۳۸۱: ۱۹-۲۰).
۴. هرچند برخی از مفسران مانند لئو اشتراوس این تمایز را به هیچ رو نمی‌پذیرند. از نظر اشتراوس، منظور از اندیشه سیاسی، تأمل^۱ درباره آرای سیاسی یا ارائه تفسیری از آنهاست و منظور از رأی سیاسی خیال^۲ مفهوم^۳ یا هر چیز دیگری است که برای تفکر درباره آن ذهن به خدمت گرفته می‌شود و با اصول اساسی سیاست هم مرتبط است. نخستین کسی که لغتی مثل پدر یا جمله‌ای مثل «انسان نباید» را بر زبان راند، اولین اندیشمند سیاسی است (اشتراوس، ۱۳۸۷: ۵). با وجود این، در اینجا از موضعی مخالف دفاع می‌کنیم که مطابق با آن، وجود مقداری عنصر اندیشگی در نوشته یا حتی گفتار، شکل اندیشه سیاسی خاص به آن نمی‌دهد.

1. reflection
2. Phantasm
3. notion

منابع

- اسپریگنز، توماس (۱۳۷۷) *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگه.
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۰) *آزادی مقدم بر لیبرالیسم*، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: فرهنگ جاوید.
- اسکینر، کوئنتین (۱۳۹۳) *پیش‌های علم سیاست: جلد اول: در باب روش*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: فرهنگ جاوید.
- اشتراوس، لئو (۱۳۸۷) *فلسفه سیاسی چیست؟ ترجمه فرهنگ رجائی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- انصار، پیر (۱۳۸۱) *ایدئولوژی‌ها کشمکش و قدرت*، ترجمه مجید شریف، تهران: قصیده‌سرا.
- اوکس، گای (۱۳۸۷) *مقدمه بر: مقالاتی درباره تفسیر علم اجتماعی از گئورگ زیمل*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ایگلتون، تری (۱۳۸۱) *درآمدی بر ایدئولوژی*، ترجمه اکبر معصوم بیگی، تهران: آگه.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷) *گذار به مردم‌سالاری*، تهران: نگاه معاصر.
- بودن، ریمون (۱۳۷۸) *ایدئولوژی در منشأ معتقدات*، ترجمه ایرج علی‌آبادی، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- پاسکال (۱۳۸۰) «امانوئل سیه یس و جمهوری‌خواهی استوار بر قانون اساسی»، در *ابداع جمهوری مدرن*، گردآوری بیان‌کاماریا فونتانا، ترجمه محمدعلی موسوی فریدنی، تهران: شیرازه.
- خیل، پیتر (۱۳۹۳) *استفاده و سوء استفاده از تاریخ*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: فرهنگ جاوید.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۶) *نظریه حکومت قانون در ایران: بخش دوم: مبانی نظریه مشروطه‌خواهی (تبریز: ستوده)*
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۰) *تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، جلد نخست: از نوزایش تا انقلاب فرانسه، بخش نخست: جدال قدیم و جدید*، تهران: نگاه معاصر.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۲) *تأملی در ترجمه متن‌های اندیشه سیاسی جدید: مورد شهریار ماکیاوولی*، تهران: مینوی خرد.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۰) *ایران: جامعه کوتاه‌مدت و سه مقاله دیگر*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نی.
- کالینگوود، آر. جی (۱۳۹۰) *اصول تاریخ و نوشتارهای دیگر در فلسفه تاریخ*، ترجمه عبدالرضا سالار بهزادی، تهران: نی.
- کالینگوود، آر. جی (۱۳۸۹) *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: کتاب آمه.

کنوبلاخ، هیوبرت (۱۳۹۰) مبانی جامعه‌شناسی معرفت، ترجمه کرامت الله راسخ، تهران: نی.
گرامشی، آنتونیو (۱۳۸۶) شهریار جدید، ترجمه عطا نوریان، تهران: اختران.
مانهایم، کارل (۱۳۸۰) ایدئولوژی و اتوپیا: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: سمت.

مانهایم، کارل (۱۳۸۹) مقاله‌هایی درباره جامعه‌شناسی شناخت، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: ثالث.
مانهایم، کارل (۱۳۸۹) «جامعه‌شناسی روشنفکران»، در جامعه‌شناسی معرفت: سیر تاریخی، نظریه‌ها و چشم‌اندازها، ترجمه و گردآوری جواد افشارکهن، تهران: پژوهاک.
مکالا، سی بی یین (۱۳۸۷) بنیادهای علم تاریخ: چیستی و اعتبار شناخت تاریخی، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نی.

نویمان، فرانتس (۱۳۷۰) بهیموت: ساختار و عملکرد ناسیونالیسم ۱۹۳۳-۱۹۴۴، ترجمه محمدرضا سوداگر، تهران: دنیای مادر.

نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۹۰) فراسوی نیک و بد، ترجمه داریوش آشوری، تهران: خوارزمی.
هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۰) موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: روزنه.
هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۲) سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم.
هیرشمن، آلبرت (۱۳۷۹) هواهای نفسانی و منافع: استدلال‌های سیاسی به طرفداری از سرمایه‌داری پیش از اوج‌گیری، ترجمه محمد مالجو، تهران: شیرازه.

Armitage, David (2007) **The Declaration of Independence: a global history**, Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
Germino, Dante (1967) **Beyond ideology: The revival of political theory**, Chicago and London: the university of Chicago.
Gupta, Damyanti (1990) **Political thought and interpretation: The linguistic approach**, Jaipur: Pointer publishers.
Jonathan Israel (2011) **Democratic Enlightenment: Philosophy, Revolution, and Human Rights 1750–1790**, Oxford: Oxford University Press.

